معارف حکمی جامعه ■ دوفصلنامه علمی تخصصی
سال پنجم ■ شماره نهم ■ پاییز و زمستان ۱۴۰۳

ولایت؛ ملاکی برای مشروعیت و مردم‌سالاری در حکومت دینی

محسن ابراهیمی[۱]

چکیده

بازخوانی بحث مشروعیت در فلسفه سیاسی اسلام ـ که با اصل قرار دادن مفهوم «ولایت» و بررسی آن در مقاله حاضر انجام می‌شود ـ این سخن را تبیین می‌کند که ریشهٔ لغوی مفهوم «ولایت»، دلالت بر شکلی از قرب و نزدیکی می‌کند و موجب ثبوت آثار مختلف می‌شود. بنابراین می‌توان با به کار گرفتن این مفهوم در علوم سیاسی، آن را به‌عنوان ملاک مشروعیت حکومت دینی معرفی کرد. این امر با رویکرد قرآنی ـ و نه فقهی ـ به مفهوم ولایت امکان‌پذیر است؛ زیرا در این رویکرد، ولایت، پیوند و ارتباط قلبی فرد مؤمن با خداوند معرفی می‌شود که آثار مختلفی بر آن مترتب می‌گردد. یکی از اصلی‌ترین آثار جریان این مفهوم در اجتماع، تألیف قلوب مؤمنان و برقرار شدن ارتباط اجتماعی است که در قرآن به اخوت تعبیر می‌شود و از همین رو بر پایهٔ این ارتباط، جامعهٔ اسلامی شکل می‌گیرد. در چنین بستری، ازآنجاکه معصوم و یا فقیه در زمان غیبت، قرب و نزدیکی قلبی بیشتری نسبت به سایر مؤمنان دارد، دارای حق تصرف و تشریع در نسبت با آنان می‌شود و درنتیجه می‌توان ولایت را ملاکی برای مشروعیت حکومت فقیه در جامعهٔ دینی دانست. با تبیین این امر به‌خوبی مشخص می‌شود که حکومت مبتنی بر ولایت فقیه، یکی از کامل‌ترین اشکال مردم‌سالاری است؛ زیرا این مردم‌سالاری، برخاسته از مرتبهٔ قلب و مبتنی بر ارتباط الهی افراد با خداوند است.

واژگان کلیدی: ولایت، حکومت دینی، مشروعیت، جامعهٔ اسلامی، مردم‌سالاری.

---

۱. دانش‌آموخته سطح دو حوزه علیمه قم و دکتری فلسفه دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران؛ mhnebr@gmail.com.

مقدمه

«ولایت»، یکی از مفاهیم اصلی است که در فلسفهٔ سیاسی اسلامی، نقشی اساسی ایفا می‌کند. این امر به دلیل پیشینه‌ای غنی است که این مفهوم در علوم اسلامی دارد. ولایت و مشتقات لغوی آن، در آیات قرآن کریم به شکل‌های متعددی به کار رفته است و مفسران به ابعاد مختلف تفسیری این مفهوم توجه کرده‌اند. نمونهٔ دیگر، مباحث شکل‌گرفته در چهارچوب کلام شیعی در بحث از اصل امامت است که نشان از ظرفیت این مفهوم در تبیین نوع حکومت دینی دارد. بااین‌حال شکی نیست که یکی از حوزه‌های اصلی طرح این مفهوم، دانش فقه است. ازآنجاکه این مفهوم در چهارچوب فقه امامیه، دلالت بر جواز تصرف و دخالت در حقوق و امور مولی‌علیه می‌کند، تبدیل به یکی از مفاهیم اصلی شده که از دیرباز مورد توجه فقها در عصر غیبت بوده است. همچنین بر طبق ادلهٔ فقهی، شخص فقیهِ جامع‌الشرایط به شکل اجمالی حق ولایت و تصرف و دخالت در امور دیگران را دارد و فقهای نامداری همچون شیخ مرتضی انصاری و محقق نایینی، درباره حیطه و محدودهٔ این حق دخالت و تصرف، مباحث مفصلی را مطرح کرده‌اند. ازآنجاکه بحث از حکومت و نظام سیاسی، همراه با حق تصرف و دخالت در امور دیگران است، این مباحث به شکل بسیار موثری در شکل دادن اندیشه سیاسی در علوم اسلامی به کار گرفته شده و همواره در میان اندیشمندان و فیلسوفان علوم سیاسی و اجتماعی در دورهٔ معاصر مورد توجه بوده است. دلیل عمدهٔ این مسئله، طرح نظریهٔ «ولایت فقیه» توسط بنیان‌گذار انقلاب اسلامی و تشکیل نظام سیاسی دینی بر طبق آن است.

بااین‌حال توجه به پیشینهٔ این مفهوم در اندیشهٔ سیاسی، نشان از آن می‌دهد که غالب مباحث ذکرشده، در چهارچوب مباحث فقهی و اصل قرار دادن آن مطرح شده است؛ به این شکل که سعی شده است از ادلهٔ نقلی و روایی، حق قانونگذاری و جواز تصرف برای فقیه اثبات شود. به‌عنوان‌نمونه می‌توان به کتاب ولایت فقیه، نوشته بنیان‌گذار فقید جمهوری اسلامی اشاره کرد. همچنین در کتاب حکومت اسلامی نوشته احمد واعظی این دیدگاه تبیین شده است. در آثار آیت‌الله مصباح یزدی نیز در مباحث ناظر به فلسفه سیاسی، بحث از ولایت فقیه مورد توجه خاص ایشان بوده است که به‌عنوان‌نمونه می‌توان

به جلد اول و دوم کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌ها و همچنین کتاب حکیمانه‌ترین حکومت اشاره کرد. آیت‌الله جوادی آملی نیز در کتاب ولایت فقیه؛ ولایت، فقاهت و عدالت، به تبیین دیدگاه مذکور پرداخته است. بااین‌حال، با نگاهی به آثار فوق و آثار متعدد دیگر در این زمینه مشخص می‌شود که بحث از مفهوم ولایت در چهارچوب فقهی بحث، هرچند که صحیح و لازم است، اما تمرکز بر آن موجب شده است که سایر جنبه‌های بحث، کمتر مورد توجه قرار بگیرد. ازاین‌رو از نگاه نگارنده، در گامی جدید این مدعا را مطرح می‌کند که مفهوم ولایت در فضای اندیشهٔ اسلامی، دارای این ظرفیت است که به شکل مستقل و به‌عنوان یکی از مفاهیم اصلی در حوزه فلسفه علوم سیاسی مطرح شود و مورد توجه اندیشمندان این حوزه قرار گیرد.

در راستای تبیین امر مذکور در مقاله ـ به‌عنوان نوآوری آن ـ «ولایت» به‌عنوان مفهوم مستقل و ملاکی برای مشروعیت حکومت دینی معرفی می‌شود، به این صورت که باتوجه‌به تعریف مفهوم ولایت، این مطلب اساسی مطرح می‌گردد که تحقق این مفهوم در یک جامعه، ملاکی مشروع برای حکومت معصوم و یا فقیه در دوران غیبت است و از سوی دیگر، موجب محقق ساختن اصل مردم‌سالاری می‌شود. نوآوری مقالهٔ حاضر را می‌توان در مقایسه با این دیدگاه مشهور دانست که در بحث از ملاک مشروعیت حکومت، به شکل غالب بر مشروعیت الهی تاکید و بیان می‌شود که در نظام دینی، خواست و اراده مردم، سهمی در مشروعیت یک حکومت ندارند (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص۷۰) و اصل مردم‌سالاری با تفکیک میان مقبولیت و مشروعیت تبیین می‌گردد به این شکل که خواست و انتخاب مردم، دخیل در ملاک مقبولیت است و نه مشروعیت (همان). بااین‌حال مقالهٔ حاضر، اختیار و انتخاب مردم را دخیل در مشروعیت حکومت فقیه می‌داند و از همین رو، نگاه متفاوتی به این مسئله دارد.

تبیین مدعای مقالهٔ حاضر در گرو این امر است که مفهوم ولایت، مجزا از مباحث فقهی، در رویکردی قرآنی در فلسفهٔ سیاسی به شکل مستقل مطرح گردد و به‌عنوان پایه و اساس شکل‌گیری اجتماع، مد نظر قرار گیرد.

۱. مفهوم ولایت

کلمهٔ ولایت، برگرفته از ریشهٔ «و ل ی» است و معنای اصل آن، قرب و نزدیکی است. راغب اصفهانی در تعریف آن بیان می‌کند: ولاء و توالی، آن است که دو یا چند چیز به‌گونه‌ای باشند که غیر، میان آنها نباشد. این معنا برای قرب مکانی و قرب به‌لحاظ نسبت، دین، صداقت، نصرت و اعتقاد آورده می‌شود (راغب اصفهانی، بی‌تا، ص۵۳۳). بااین‌حال بررسی موارد صدق ولایت مشخص می‌کند که این مفهوم و مشتقات آن، در معانی مختلفی به کار رفته است. در کتب لغت، معانی متعددی برای این مفهوم ذکر شده است. برخی از این معانی عبارت‌اند از: داشتن حقّ سرپرستی، اولویّت در تصرّف، حکومت، به دست گرفتن کاری، فرماندهی داشتن، دوستی‌کردن، یاری دادن، همبستگی و.... این موارد متعدد، مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته و تلاش برای شناخت مؤلفه‌های اصلی این مفهوم در چند گام قابل بیان است:

گام اول، طرح این سخن است که معانی متعدد ولایت، به شکل اشتراک معنوی است و برای تمامی این معانی می‌توان وجه جامعی را پیدا کرد؛ به‌گونه‌ای که در تمامی موارد مختلف، این وجه جامع، قابل انطباق باشد (حامد حسین، ۱۳۶۶، ج۱، ص۹).

گام دوم، یافتن این وجه جامع است که می‌توان این وجه جامع را بر طبق دو مؤلفه توضیح داد:

مؤلفه اول، دلالت مفهوم ولایت بر قرب و نزدیکی است که از سوی برخی نقل شده است: «معنای اصلی کلمه ولایت، قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است به‌گونه‌ای که فاصله‌ای میان آنها نباشد. بنابراین ولایت به معنای اتّصال و قرب است» (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص۹۲). در نقد این دیدگاه می‌توان این سخن را ذکر کرد که ولایت، دلالت بر صرف قرب و نزدیکی نمی‌کند و مترادف با آنها نیست. شاهد ادعا این است که نمی‌توان کلمهٔ قرب و مشتقات آن را به‌جای کلمه ولایت و مشتقاتش در تمامی موارد به کار برد. بنابراین باید علاوه بر قرب و نزدیکی، مؤلفهٔ دیگری نیز بر آن افزود. آن‌چنان‌که بیان شده است: «... حقیقت ولایت، رابطه عمیق قلبی میان دو موجود عاقل است که منشأ استفاده یکی از دیگری می‌شود» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص۴۳).

مؤلفه دوم، دلالت این مفهوم ـ علاوه بر قرب و نزدیکی ـ بر حق تصرف و تدبیر در امور «مولّی‌علیه» است. امری که علامه طباطبایی آن را بیان می‌کنند: «فالمحصل من معنی الولایة في موارد استعمالها هو نحو من القرب یوجب نوعا من حق التصرف و مالکیة التدبیر» (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج۶، ص۱۲). بنابراین می‌توان گفت که مفهوم ولایت، دلالت بر نوعی قرب و نزدیکی می‌کند که این قرب و نزدیکی خاص، موجب تصرف در امور «مولّی‌علیه» می‌شود.

گام سوم، تبیین این مطلب است که صدق این وجه جامع، به‌صورت تشکیکی بر موارد متعدد است، به این صورت که بیان می‌شود که از یک‌سو، قرب و نزدیکی، دارای اقسام و مراتب گوناگون است و از سوی دیگر، بسته به میزان قرب و نزدیکی، اولویت در تصرف متفاوت است. این امر، اصلی برای تعریف مفهوم ولایت در موارد مختلف می‌شود؛ مانند اینکه این قرب و نزدیکی، موجب اولویت در تصرف، نصرت، حفظ مصالح و رعایت حقوق می‌شود (سبحانی، ۱۴۱۲، ج۴، ص۹۲ـ۹۳). اما مسئله مهم دیگر در بحث از مفهوم ولایت، پیش‌زمینهٔ توحیدی این مفهوم در اندیشه دینی است که این امر باتوجه‌به آیات است که به تبیین این مفهوم می‌پردازند.

۲. تبیین ابعاد قرآنی مفهوم ولایت

«ولایت»، یکی از مفاهیم پرتکرار در آیات قرآن کریم است و کاربرد این مفهوم در آیات، همراه با صبغهٔ الهی و پیش‌زمینه توحیدی است. باتوجه‌به آنچه که گذشت، تطبیق مفهوم ولایت در نسبت میان مخلوقات و خداوند به این صورت است که میان مخلوقات و خداوند متعال، نوعی قرب و ارتباط خاص قابل تعریف است که بر طبق آن، خداوند می‌تواند در شئون و امور مربوط به مخلوقات تصرف کند. تصرف خداوند در امور مخلوقات، در دو حوزهٔ تکوین و تشریع قابل‌بررسی است و بر طبق آن، ولایت به دو قسم ولایت تکوینی و ولایت تشریعی تعریف می‌شود.

آیات قرآن، ولایت را منحصر در خداوند می‌دانند: ﴿فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ﴾ (شوری:۹) که از این مسئله، به «توحید در ولایت» یاد می‌شود. طبق اصل توحید، حق تصرف و به عهده گرفتن سرپرستی مخلوقات به شکل ذاتی و استقلالی، منحصر در خداوند است و غیر از خداوند در هر دو حوزهٔ تکوین و تشریع به شکل بالذات و مستقل، کسی حق تصرف و دخالت ندارد.

در بحث از ولایت تکوینی ـ بر طبق اصل توحید ـ قرب و ارتباط مخلوقات به این شکل بیان می‌شود که هستی و تمامی موجودات، ملکِ طلق خداوند هستند و درنتیجه، تنها خداوند هرگونه که بخواهد، می‌تواند در آن تصرف کند: «سرّ اینکه دیگران هیچ سهمی از ولایت ندارند این است که ولایت و سرپرستی، نوعی پرورش است که بر علم، قدرت و مالکیت تکوینیِ ولیّ نسبت به حوزهٔ سرپرستی او متوقف شده است و... دیگران فاقد این صفات کمالی هستند» (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص۴۳۵). همچنین در بحث از ولایت تشریعی بیان می‌شود که حق قانونگذاری و تشریع، منحصر در خداوند است و هیچ‌کس نمی‌تواند بدون اذن خداوند، برای دیگران قانون بگذارد و بر آنها حکومت کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج۱، ص۵۶).

در اثبات توحید در ولایت تشریعی، این استدلال ذکر شده است: «...راهی که انسان را به هدف می‌رساند، دین و صراط مستقیم الهی است. دین، مجموعه قوانینی است که با آن هدف هماهنگ است و تنها کسی می‌تواند دین را برای انسان وضع کند که از آن هدف، یعنی معاد انسان آگاهی داشته باشد و خداوند تنها کسی است که از معاد انسان آگاه است. پس فقط او می‌تواند قوانین را برای تربیت انسان، در جهت نیل به آن هدف مقرّر کند» (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص۱۳۸).

نکتهٔ قرآنی که در ذیل بحث از ولایت تشریعی قابل تبیین است، از سنخ نعمت بودن مفهوم ولایت است؛ به شکلی که در عرف قرآن بیان می‌شود که مراد از نعمت، ولایت الهی است: «هر چیزی فی‌نفسه، نه نعمت است و نه نقمت. اگر انسان آن را در راه عبودیت خدای تعالی مصرف کند، از حیث آن تصرفی که روح عبودیت در آن می‌دمد و در تحت ولایت خدا ـ که همان تدبیر ربوبی او بر شئون بندگان است ـ قرارش می‌دهد، آن وقت برای او نعمت خواهد بود و لازمه این حرف این است که نعمت درحقیقت، همان ولایت الهی است و هر چیزی وقتی نعمت می‌شود که مشتمل بر مقداری از آن ولایت باشد» (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج۵، ص۱۸۱). آن‌چنان‌که بیان خواهد شد، نعمت بودن ولایت، یکی از نکات اصلی است که در تبیین ملاک مشروعیت، نقش اصلی را ایفا می‌کند.

نکته حائز اهمیت دیگر در بحث از مفهوم ولایت، این است که این مفهوم، بنابر اصل توحید در ولایت، علاوه بر آنکه به شکل اولاً و بالذات میان مخلوقات و خالق، قابل تعریف

است، در مرتبهٔ دوم، میان افراد مؤمن نیز قابل طرح است و موجب ارتباط و قرب و نزدیکی مؤمنان با یکدیگر می‌شود. آن‌چنان‌که قرآن بیان می‌کند: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...﴾ (توبه:۷۱).

این بخش از مفهوم ولایت، یعنی ولایتی که در ارتباط میان مؤمنان شکل می‌گیرد، معنایی است که مقاله حاضر به آن توجه دارد و درصدد تبیین ابعاد معنایی آن و به کار گرفتن آن در مباحث فلسفهٔ سیاسی است. با بررسی این آیات مشخص می‌شود که این بخش از مفهوم ولایت، باتوجه‌به ابعاد و ویژگی‌ها و همچنین پیش‌زمینهٔ توحیدی که دارد، اساساً مفهومی مستقل از مفهوم فقاهت است و نباید در چهارچوب «بایدها و نبایدها» و احکام تکلیفی پنج‌گانه تعریف شود؛ زیرا ولایت، نوعی قرب و ارتباط خاص میان افراد مؤمن است که فراتر از بحث تکلیف و الزام فقهی، بر پایه محبت و قرب الهی شکل می‌گیرد. باتوجه‌به این امر، در بخش بعد مطرح می‌شود که مفهوم ولایت، ظرفیت شکل دادن جامعهٔ اسلامی را دارد و می‌توان آن را پایه و اساسی برای جامعه اسلامی دانست.

۳. تشکیل جامعهٔ اسلامی بر اساس مفهوم ولایت

طبق اقتضای طبع مدنی انسان‌ها، تشکیل اجتماع برای تامین نیازها و خواسته‌ها، امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. اما پرسش اصلی که در اینجا مطرح می‌شود این است که در یک جامعهٔ اسلامی، چه امری موجب می‌شود که افراد گرد هم آیند و برای تامین نیازها، با یکدیگر ارتباط و تعامل داشته باشند؟

به تعبیر دقیق‌تر، وجود جهت وحدت در جامعه، امری ضروری است، اما عامل وحدت‌بخش در یک جامعه، امور متعددی می‌تواند باشد. از تامین نیازهای ضروری و اولیه برای بقا تا دست یافتن به سود و یا لذت بیشتر. اما آیا در جامعهٔ اسلامی ـ متمایز از سایر جوامع ـ عامل اصلیِ وحدت‌بخش میان افراد یک جامعه وجود دارد؟

در پاسخ بیان می‌شود که در جامعهٔ اسلامی، عامل وحدت‌بخش باید مبتنی بر حقیقت الهی باشد تا به‌موجب آن، یک جامعه، متصف به وصف اسلامی بودن بشود؛ زیرا صرف مسلمان بودنِ افراد یک جامعه، برای اطلاق وصف جامعهٔ اسلامی بر آنها کافی نیست. درواقع می‌توان جامعه‌ای را فرض کرد که از افراد مسلمان تشکیل شده باشد، اما در

تعامل و ارتباط با یکدیگر و رفتار اجتماعی خود، تمایزی با سایر جوامع غیر دینی نداشته باشد. بنابراین در بحث از جامعهٔ اسلامی، نیاز به مؤلفه‌ای است که اساساً مفهومی اجتماع‌ساز باشد و توانایی تشکیل یک اجتماع را بر اساس اندیشهٔ دینی داشته باشد. بنابر آنچه که از مفهوم ولایت گذشت، مشخص می‌شود این مفهوم می‌تواند به‌عنوان اصل وحدت‌بخش میان افراد مؤمن معرفی گردد که بر پایهٔ آن، جامعهٔ اسلامی شکل می‌گیرد.

این امر به این صورت است که در درجهٔ اول، بر طبق معنای ولایت و پیش‌زمینهٔ توحیدی آن، ولایت ارتباط و محبت قلبی است که فرد مؤمن به خداوند دارد و این ارتباط، موجب قرب و نزدیکی فرد مؤمن به خداوند و بهره‌مندی او از هدایت‌ها و نعمت‌های خاص الهی می‌شود. در اندیشهٔ اسلامی ـ به‌ویژه در حوزه‌های عرفان اسلامی ـ دررابطه‌با این بخش از ولایت، سخنان فراوانی ذکر شده است که ناظر به جنبه‌های فردی مفهوم ولایت است.

اما جنبهٔ دیگری که بر پایه ارتباط فرد مؤمن با خداوند شکل می‌گیرد ـ و می‌توان آن را جنبهٔ اجتماعی مفهوم ولایت دانست ـ این است که ارتباط قلبی هر فرد مؤمن با خداوند، محدود به ارتباط فرد با خداوند نمی‌شود؛ بلکه این ارتباط، به سایر افراد مؤمن نیز تسری پیدا می‌کند و هر فرد مؤمنی نسبت به فرد مؤمن دیگر، بر پایه این ولایت، نوعی ارتباط، محبت و نسبت قلبی پیدا می‌کند که از این ارتباط، تعبیر به نسبت برادری و اخوت می‌شود: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ (حجرات:۱۰).

اما نکتهٔ اصلی و مهم این است که در آیات قرآن کریم، شکل‌گیری نسبت اخوت، بر پایه مفهوم ولایت است؛ بنابراین جریان ولایت الهی، موجب برقراری نسبت اخوت می‌شود: ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ (آل‌عمران:۱۰۳).

مضمون آیه شریفه این است که به‌وسیلهٔ جریان نعمت الهی، مؤمنان با یکدیگر برادر شده‌اند. تطبیق نعمت بر مفهوم ولایت از آن جهت است که در عرف قرآن، هرگاه نعمت به شکل مطلق ذکر می‌شود، مراد از آن، ولایت است. بنابراین با جریان ولایت در سطح جامعهٔ اسلامی، افراد آن با یکدیگر نسبت اخوت پیدا می‌کنند.

آیهٔ فوق را می‌توان یکی از اصلی‌ترین آیات در تبیین مبانی شکل‌گیری اجتماع در اندیشهٔ اسلامی دانست که بر طبق آن، اولاً اجتماع الهی و اسلامی بر اساس تألیف قلوب شکل می‌گیرد و ثانیاً جریان ولایت الهی در میان افراد مؤمن، موجب شکلی از وحدت می‌شود که خداوند از آن تعبیر به اخوت می‌کند و این امر، بنیان و اساسی برای تعامل و ارتباط اجتماعی مؤمنان با یکدیگر می‌شود. بنابراین، ولایت در این مرتبه، نوعی ارتباط و قرب قلبی مؤمنان با یکدیگر است که آثار مختلف اجتماعی (انواع حق تصرف) بر آن مترتب می‌شود.

هرچند که بررسی ابعاد مختلف اجتماعی مفهوم ولایت، مجال دیگری می‌طلبد؛ بااین‌حال در اینجا می‌توان به اصل ولایت فقیه اشاره و بیان کرد که تعریف اصل ولایت فقیه در چهارچوب مفهوم فقاهت و باید و نباید، نوعی تعریف به لوازم مفهوم است و حقیقت مفهوم ولایت را در اصل ولایت فقیه نشان نمی‌دهد. به‌عنوان‌نمونه، ولایت فقیه به حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین تعریف شده (خمینی، بی‌تا، ص۵۱) که قسمی از ولایت تشریعی است: «ولایت بر تشریع، همان ولایت بر قانونگذاری و تشریع احکام است؛ یعنی اینکه کسی، سرپرست جَعْلِ قانون و وضع‌کننده اصول و مواد قانونی باشد» (جوادی آملی، ۱۳۹۶، ص۱۲۴).

تعریف ولایت در اصل ولایت فقیه به این صورت، هرچند که صحیح است، اما حقیقت و لبِّ معنای ولایت را مشخص نمی‌کند و همین امر موجب می‌شود که لبّ مفهوم ولایت، مورد غفلت قرار گیرد و اساساً در چهارچوب و ذیل مفهوم فقاهت، معنا شود؛ درحالی‌که ولایت، مفهوم مستقلی از مفهوم فقاهت است و آثار و کارکرد متفاوتی از فقه و احکام فقهی دارد. بنابراین، در تبیین اصل ولایت فقیه بیان می‌شود که ولایت فقیه، به معنای قرب و نزدیکی قلبی شخص فقیه، نسبت به سایر افراد مؤمن ـ در پرتو ارتباط فرد با خداوند ـ است و این قرب و نزدیکی، موجب حق تصرف و دخالت فقیه در امور عامه و شئون اجتماعیِ سایر افراد مؤمن می‌شود که در چهارچوب قانونگذاری و حق تصرف و امر و نهی محقق می‌شود. بنابراین بر اساس شکل‌گیری جامعهٔ اسلامی به‌وسیله مفهوم ولایت، در زمان غیبت، فقیه حق تصرف و دخالت در امور دیگران می‌یابد و درنتیجهٔ ولایت، ملاکی برای مشروعیت حکومت فقیه در جامعهٔ دینی است.

۴. ولایت، ملاکی برای مشروعیت حکومت فقیه

عبـارت «مشـروعیت»، از واژهٔ شـرع به معنای قانون مشـتق شـده و به معنـای قانونی بودن و مطابقت با آن است. این واژه، هم در جامعه‌شناسی و هم در فلسفهٔ سیاسی به کار می‌رود. در حـوزهٔ جامعه‌شناسـی، سـخن از این اسـت کـه چرا مـردم اطاعت می‌کنند؛ امـا در حوزهٔ فلسـفهٔ سیاسـی، سخن از این اسـت که مردم چرا باید اطاعت کنند؟ مشروعیت در فلسفهٔ سیاسـی، ناظر به منشـأ حقانیت حکومت و برحق بودن اوامر و نواهی اسـت و لذا در حال حاضر، این واژه بیشتر با معانی حقانیت و قانونی بودن، مورد توجه قرار گرفته است.

در علـوم سیاسـی، همچنیـن پذیـرش و فرمانبـری آگاهانـه و داوطلبانـهٔ مـردم از یـک حکومـت و قـدرت حاکـم را مشـروعیت و حقانیـت می‌گوینـد. در اصطـلاح سیاسـی، مشـروعیت و حقانیـت چنیـن تعریف شـده اسـت: «مشـروعیت و حقانیت، یکـی و یگانه بـودن چگونگـی به قدرت رسـیدن رهبـران و زمامداران جامعـه با نظریـه و باورهای همگان یـا اکثریـت مردم جامعه در یک زمان و مکان معین اسـت که نتیجـهٔ این باور، پذیرش حق فرمـان دادن بـرای رهبـران و وظیفـهٔ فرمـان بردن بـرای اعضای جامعه یا شـهروندان اسـت» (ابوالحمد، ۱۳۶۸، ص۲۴۴ـ۲۴۵).

از مجموع آنچه گفته شد چنین برمی‌آید که مشروعیت، اساس و پایهٔ قدرت حاکم است که از یک‌سو حق فرمانروایی را به حکومت می‌دهد و از سوی دیگر، حکومت‌شوندگان را از چنین حقی آگاه می‌کند (استرنبرگر، ۱۳۷۸، ص۲۹۹).

در فلسـفهٔ سیاسـی، از ملاک‌هـای متعـددی بـرای مشـروعیت یـک حکومـت بحـث می‌شـود و یکی از مشـخص‌ترین ملاک‌های مشـروعیت، خواسـت و رضایت مردم اسـت. بـر طبـق دیدگاه نظریهٔ قـرارداد اجتماعـی ـ که اصلی برای شـکل‌گیری جوامع مدرن اسـت ـ انسـان‌ها بـه طـور طبیعـی و پیـش از تشـکیل اجتمـاع آزاد، مسـتقل و برابـر هسـتند و لذا هیچ‌کس را نمی‌توان از این حقوق طبیعی محروم ساخت و تنها راه محدود ساختن آزادی افراد این اسـت که آنها با میل و رضایت و بر اسـاس توافق خودشـان، اجتماعی را تشـکیل بدهند و در قالب یک توافق و قرارداد برای دسـت یافتن به امنیت و منفعت بیشـتر، برخی از حقوق خود را به دولت واگذار کنند (لاک، ۱۳۸۸، ص۱۴۹).

در مقابل این دیدگاه، در اندیشهٔ دینی، ملاک اصلی و بنیادین حکومت، به‌عنوان مشروعیت الهی معرفی می‌شود. این امر بر اساس نگاه توحیدی به هستی است که بر طبق آن، خداوند مالک مطلق هستی است و بنابراین هرگونه تصرف و دخالتی در هستی باید مبتنی بر اذن و اجازه خداوند متعال باشد (جوان آراسته، ۱۳۸۶، ص۱۲۶). باتوجه‌به این دیدگاه، در نگاه رایج در اندیشهٔ دینی، مردم نقشی در مشروعیت یک حکومت ندارند؛ زیرا بهره‌ای از مالکیتِ هستی ندارند و درنتیجه، خواست و ارادهٔ آنها، موجب مشروعیت بخشیدن به یک حکومت و نظام سیاسی نمی‌شود.

با اینکه نقد و بررسی این دو دیدگاه، مجال دیگری می‌طلبد؛ ولی بااین‌حال در مقایسه اجمالی این دیدگاه با مفهوم ولایت، این مسئله قابل طرح است که هرچند می‌توان بحث از قرارداد اجتماعی را در نسبت با سایر جوامع غیردینی مطرح کرد و آن را به‌عنوان اصل تشکیل‌دهندهٔ اجتماع غیردینی پذیرفت، اما باتوجه‌به آنچه که گذشت، تشکیل اجتماع در اندیشهٔ دینی، مبتنی بر حقیقت تکوینی و الهی است که جایگزینی قرارداد اجتماعی می‌شود و ازآنجاکه این حقیقت تکوینی، امری ناظر به ارتباط قلبی و خواست و اراده قلبی افراد جامعه است؛ بنابراین هماهنگ با مسئله اختیار و آزادی انسان است که به‌عنوان یک کمال وجودی است. بنابراین، تاکید بر اختیار و آزادی به‌عنوان کمال وجودی انسان در شکل دادن حکومت، امری صحیح است و تشکیل حکومت بر پایه غلبه و قهر، موجب حق مشروعیت یک حکومت نسبت به افراد یک جامعه نمی‌شود.

بااین‌حال، هرچند که می‌توان از اراده و اختیار انسان، در شکل دادن حکومت دفاع کرد، اما برابر بودن افراد با یکدیگر در فرض شکل‌گیری جامعه بر اساس مفهوم ولایت، پذیرفته نیست؛ زیرا باتوجه‌به درجات و مراتب ولایت، برخی از افراد مانند معصوم و یا فقیه، از قرب و نزدیکی بیشتری نسبت به سایر افراد برخوردار هستند و همین امر، حق تصرف و جعل قوانین را برای آنها فراهم می‌کند. درحقیقت، قرب و ارتباطی که معصوم و یا فقیه، اولاً و بالذات در نسبت با خداوند و ثانیاً و بالعرض در نسبت با سایر افراد مؤمن دارد، زمینه را برای مشروعیت حکومت او فراهم می‌کند.

بنابراین هرچند اصل مشروعیت الهی، در اندیشهٔ دینی، امری مسلم و غیر قابل

خدشه است، بااین‌حال، خواست و اراده افراد جامعهٔ اسلامی، نقش موثری در مشروعیت حکومت برای معصوم و یا فقیه دارد؛ به این صورت که با برقرار شدن ارتباط قلبی میان افراد جامعه اسلامی و نسبت اخوت میان افراد، ازآنجاکه معصوم نسبت به سایر افراد جامعه، قرب و نزدیکی بیشتری دارد، بنابراین این قرب و نزدیکی، موجب اولویت در تصرف برای معصوم می‌شود و در دوران غیبت، باتوجه‌به ادلهٔ دینی، اولویت تصرف برای فقیه جامع‌الشرایط ثابت می‌شود. این ادله مبتنی بر این است که شخص فقیه پس از معصوم، در نسبت با عموم افراد جامعه، قرب و نزدیکی دارد، به‌گونه‌ای که حق تصرف و جعل قوانین را پیدا می‌کند.

بنابراین مشخص می‌شود که حکومت مبتنی بر ولایت فقیه، متفاوت از حکومت دیکتاتوری است؛ زیرا مشروعیت حکومت دیکتاتوری، مبتنی بر زور و قهر و غلبه است؛ درحالی‌که سرمنشأ حکومت ولی فقیه، در مرتبهٔ اول، ولایت الهی و بعد از آن، ولایت جاری میان مؤمنان است و شخص فقیه، به دلیل صفات و خصوصیاتی که دارد و مرتبه کامل‌تری از ولایت را برخوردار است، به او اجازه حکومت و حق قانونگذاری و همچنین برقرار ساختن نظام سیاسی اسلام را می‌دهد. همچنین نکته تمایزدهندهٔ حکومت فقیه با حکومت دیکتاتوری در این است که جریان ولایت الهی میان افراد مؤمن، بر اساس خواست و اراده آنها محقق می‌شود و آنها در پذیرش آن مختار و دارای حق انتخاب هستند.

با طرح سخن فوق مشخص می‌شود که تکیهٔ بر ملاک مشروعیت الهی، به تنهایی برای اثبات مشروعیت حکومت شخص فقیه، کافی نیست و هرچند بر اساس توحید در ولایت تشریعی، حق تصرف و جعل قوانین، تنها برای خداوند ثابت است و اذن و اجازه خداوند که ازطریق نصوص دینی به دست می‌آید، دلالت بر حق تصرف فقیه در زمان غیبت معصوم می‌کند؛ بااین‌حال نمی‌توان صرفاً بر اساس این ملاک، حکم به مشروعیت حکومت فقیه کرد.

سرّ مطلب در این است که در رویکرد قرآنی به مفهوم ولایت مشخص می‌شود که مفهوم ولایت، از سنخ نعمت است؛ آن‌چنان‌که علامه طباطبایی مطرح می‌کنند که در عرف قرآن، هر جا تعبیر به نعمت به شکل مطلق می‌شود، مراد ولایت الهی است (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج۵، ص۱۸۱). بر اساس نعمت بودن ولایت، این سخن قابل طرح است که ولایت تشریعیِ

خداوند بر افراد، کافی در تحقق ولایت نیست؛ بلکه جریان و تحقق این نعمت الهی، منوط به پذیرش و انتخاب مردم است و عموم افراد یک جامعه می‌توانند خود را از آن بهره‌مند و یا محروم کنند.

۵. رابطه حکومت فقیه با مردم‌سالاری

مردم‌سالاری، به معنای حق حاکمیت مردم در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود است. در نظام مردم‌سالار، مردم در اداره امور جامعه، عزل و نصب حاکمان، نظارت بر حکومت، ذی‌حق و توانا هستند (پازوکی، ۱۳۸۵، ج۲، ص۳۲). باتوجه‌به آنچه گذشت، مشخص می‌شود که حکومت مبتنی بر اصل ولایت فقیه را می‌توان حکومتی مردم‌سالار دانست؛ زیرا خواست و اراده مردم، در مشروعیت آن، تأثیر و نقش اصلی دارد؛ هرچند که این سخن، به معنای نفی جنبهٔ مشروعیت الهی برخاستهٔ از ولایت الهی نیست. تبیین این خواست و اراده به این صورت است که در اینجا باید میان اجتماع مسلمانان و جامعهٔ اسلامی تمایز قائل شد. این تمایز به این شکل است که اجتماع مسلمانان، به جمع شدن و گرد هم آمدن مسلمانان اطلاق می‌شود؛ اما این اجتماع، الزاماً به معنای شکل‌گیری جامعهٔ اسلامی نیست؛ زیرا ممکن است این اجتماع صرفاً بر اساس تأمین منافع و یا کسب سود مادی شکل گرفته باشد و هیچ اقتضا و نسبت خاصی در نسبت با دین در تعاملات اجتماعی نداشته باشد. اما جامعهٔ اسلامی، جامعه‌ای است که ملاک وحدت‌بخش میان افراد آن، حقیقتی الهی باشد و مؤلفه دینی تعیین‌کنندهٔ ارتباط و تعامل میان افراد یک جامعه با یکدیگر باشد، به این صورت که نیازها و خواسته‌های گوناگون و متعدد انسان، بر پایه امر دینی برطرف و تامین شود. بنابراین، جامعهٔ اسلامی، جامعه‌ای است که دین، نقش اصلی در شکل‌دهی آن داشته باشد و این امر بر اساس مفهوم ولایت، امکان‌پذیر است که شرح آن بیان شد. اما نقش اصلی مردم، پذیرش و قبول این ولایت الهی در رفتار اجتماعی‌شان است تا بر اساس آن، ولایت موجب وحدت و شکل‌گیری اجتماع شود.

توضیح بیشتر آنکه دین، عهده‌دار تامین سعادت انسان در همه ابعاد فردی و اجتماعی انسان است. در گام اول، این تأمین سعادت، بر اساس بایدها و نبایدها و

دستورات فقهی مطرح می‌شود که ناظر به حوزه زندگی فردی و در نسبت فرد با خداوند است. اما این دستورات و قوانین، فرد را به‌سوی جنبه‌های اجتماعی فرد نیز سوق می‌دهد و بیان می‌کند که تامین سعادت کامل و حقیقی برای انسان در بسیاری از موارد، متوقف بر محقق ساختن جنبه‌ها و ابعاد اجتماعی دین است و تحقق سعادت کامل، منوط به محقق ساختن جامعهٔ مطلوب الهی است. بنابراین هرچند که در فقه، دستورات و بایدها و نبایدهای متعددی ـ ناظر به حکومت و قوانین اجتماعی ـ وجود دارد، اما این بایدها و نبایدها به معنای وجود اجبار و اکراه در انتخاب نوع حکومت نیست؛ زیرا اولاً این بایدها و نبایدها در نسبت با رابطهٔ فرد با خداوند تعریف می‌شوند و کسی نمی‌تواند افراد را مجبور کند که آنها را انجام دهد؛ هرچند که ممکن است در نزد خداوند به دلیل ترک دستورات شرع، گناهکار و مستوجب عذاب باشد. ثانیاً حقیقت این بایدها و نبایدها، به شکل باید و نباید مشروط و ضرورت مشروط است. درست مانند آنکه گفته می‌شود «برای رسیدن به کلاس، باید وارد مدرسه بشوی!» در اینجا نیز شارع بیان می‌کند که «برای رسیدن به سعادت کامل، باید جامعهٔ مطلوب الهی را محقق کنید» و افراد در قبول و محقق ساختن این سعادت کامل، مختار و دارای حق انتخاب هستند؛ به این معنا که کسی نمی‌تواند آنها را وادار به پذیرش این نوع از حکومت کند. بنابراین، بایدها و نبایدهایی که در نسبت شکل‌گیری جامعهٔ اسلامی از سوی شرع اسلام بیان شده است، به معنای سلب حق انتخاب از مردم و یا اجبار آنها نیست؛ زیرا این بایدها و نبایدها، نوعی باید و نباید مشروط است.

بر این اساس می‌توان به این اشکال پاسخ داد که «ممکن است در جامعهٔ اسلامی به هر دلیلی، افراد مسلمان، مخالف با حاکمیت معصوم و یا فقیه در نسبت با امور و شئون خود باشند. بنابراین، فرض حق انتخاب برای عموم افراد جامعه، تلازمی با حکومت معصوم و یا فقیه ندارد؟»

پاسخ این است که مخالفت افراد با حاکمیت شخص معصوم و یا فقیه، به معنای شکل نگرفتن جامعهٔ اسلامی ـ به توضیحی که بیان شد ـ است و چنین اجتماعی، صرفاً «اجتماع مسلمانان» و یا «جامعه مسلمانان» است؛ آن‌چنان‌که در صدر اسلام این اتفاق افتاد و مسلمانان با کنار گذاشتن ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام، این امر را نشان داده‌اند که اجتماع

آنان هنوز بر اساس دین شکل نگرفته است. بنابراین، شکل‌دهی جامعهٔ اسلامی بر اساس مفهوم ولایت، مستلزم پذیرش حق تصرف و قانونگذاری است که معصوم و یا فقیه بر اساس این مفهوم نسبت به سایر افراد در این جامعه پیدا می‌کند. ملازمت میان شکل‌گیری جامعهٔ اسلامی و پذیرش حکومت معصوم و یا فقیه، از آن جهت است که پایه و اساس یک جامعه، نظام حکومتی موجود در آن جامعه است؛ به‌گونه‌ای که ملاک تمایز یک جامعه از سایر جوامع، داشتن حکومت واحد و استقلال سیاسی آن است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص۲۶ـ۲۷). بنابراین، فرض جامعهٔ اسلامی، ملازم با پذیرش حکومت معصوم و یا فقیه است.

همچنین مشخص می‌شود که حکومت دینی، مبتنی بر اصل ولایت فقیه، در عین الهی بودن، یک نظام حکومتی مردم‌سالار است؛ زیرا که مشروعیت خود را بر اساس جریان دادن ولایت الهی در قلوب مردم خود و برقرار ساختن نسبت اخوت استوار کرده است و حق انتخاب و خواست مردم را در ذیل ولایت و ارادهٔ الهی تعریف می‌کند که به معنای پذیرش ولایت خاص الهی است. از همین رو، می‌توان این دیدگاه را شکلی از مردم‌سالاری دانست که در آن، خواست و اراده مردم، در تعیین حاکم نقش اساسی دارد. هرچند برخلاف دموکراسی غربی، خواست و رضایت مردم، ملاک نهایی برای مشروعیت حکومت نیست.

از اینجا می‌توان به مزیت مردم‌سالاری بر دموکراسی غربی اشاره کرد؛ زیرا این مردم‌سالاری، مبتنی بر مرتبه قلوب افراد است و میل و خواست قلبی افراد است که آنها را به‌سوی پذیرش این حکومت سوق می‌دهد. بنابراین، فراتر از خواست و اراده‌ای است که بر اساس کسب لذت و یا سود بیشتر و یا آزادی‌های حیوانی تعریف می‌شود.

نتیجه‌گیری

با تبیین جایگاه مفهوم ولایت، مشخص می‌شود که این مفهوم می‌تواند به‌عنوان ملاکی برای مشروعیت نظام سیاسی دینی معرفی شود. تبیین این مطلب در گرو آن است که از ظرفیت‌های قرآنی این مفهوم استفاده گردد و باتوجه‌به قابلیت‌های لغوی این مفهوم، در فلسفهٔ سیاسی به شکل مفید، موثر و مستقل از مباحث فقهی به کار گرفته شود. با به کار گرفتن اصول فوق، این نتیجه به دست می‌آید که ویژگی بارز این مفهوم این است که اساساً

مفهومی اجتماع‌ساز است و بر اساس آن می‌توان جامعه‌ای را ترسیم کرد که دارای مشروعیت برگرفتهٔ از حقیقت تکوینی و الهی و درعین‌حال مستند به اختیار و انتخاب مردم است. این نگاه به مفهوم ولایت مشخص می‌کند که جامعهٔ اسلامی، اساساً متمایز از جامعه‌ای است که بر اساس نظریه قرارداد اجتماعی تشکیل می‌شود و اساس آن بر امری اعتباری است. هرچند در جامعهٔ اسلامی نمی‌توان دموکراسی را غربی پیاده کرد، اما انتخاب و اختیار مردم در مشروعیت حکومت، به معنای قبول و پذیرش قلبی هدایت خاص و ویژه الهی است که بر طبق ولایت تشریعی خداوند و تحت عنوان ولایت معصوم و یا فقیه، به عموم افراد مؤمن در یک جامعه داده می‌شود و آنها در پذیرش آن، حق انتخاب دارند.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۶۸ش)، مبانی سیاست، چاپ پنجم، تهران: انتشارات توس.

۲. استرنبرگر، دولف (۱۳۷۸ش)، مشروعیت (گزیده مقالات سیاسی ـ امنیتی)، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۳. پازوکی، علی (۱۳۸۵ش)، مردم‌سالاری دینی؛ ماهیت، ابعاد و مسائل مردم‌سالاری دینی، قم: نشر معارف.

۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۳ش)، تفسیر موضوعی قرآن کریم (توحید در قرآن)، قم: نشر اسراء.

۵. ـــــــــ (۱۳۹۲)، ولایت در قرآن، قم: نشر اسراء.

۶. ـــــــــ (۱۳۹۶ش)، ولایت فقیه؛ ولایت، فقاهت و عدالت، قم: نشر معارف.

۷. جوان آراسته، حسین (۱۳۸۶ش)، مبانی حکومت اسلامی، قم: بوستان کتاب.

۸. حامد حسین، میر سید (۱۳۶۶ش)، عبقات الانوار فی اثبات امامه الائمه الاطهار، چاپ اول، اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین.

۹. خمینی، سیدروح‌الله (بی‌تا)، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، ویرایش جدید، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۱۰. راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد (بی‌تا)، المفردات فی غریب القرآن، تهران: المکتبه الرضویه.

۱۱. سبحانی، جعفر (۱۴۱۲ق)، الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، قم: المرکز العالمی للدراسات الإسلامیة.

۱۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۱ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: اسماعیلیان.

۱۳. لاک، جان (۱۳۸۸ش)، رساله‌ای درباره حکومت، ترجمه: حمید عضدانلو، تهران: نشر نی.

۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۲ش)، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۱۵. ـــــــــ (۱۳۹۱ش)، جامعه و تاریخ از نگاه قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۱۶. ـــــــــ (۱۳۹۴)، انسان‌سازی در قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.